

نیکو خدمتی باگشته و جلوه و جلایش سادیت را تکرار شکسته نمودن با مورحی افطت بیدین
 سواد آشوب و مردگان بریده و حضور حضرت کشیده اند شهزاده متعجب و متحیر مانده
 تقاضای عبرت هماندم بدیوان سرای معاودت فرموده امر نمود که سنجرخان غیره
 عباسیان را احضار نماید چون ایشان حاضر آمدند شهزاده باو از بلندگوشین فرموده
 و مکرر حسنت و شایبش گوگردیده از لفظ شریف بسنجرخان خطاب فرمود که تو ای
 سنجرخان حکم خیر کمر من داری دنی الفور بخلت شاهانه و هرگونه نوازش خسروان
 و منصب بانصدی اعزاز بخشید و قامت بکمرخان عمرخان فیروزانی و حاجی خان عالم
 خان کهرانی ببلای صطبایع برآست و خواطر بر همه تفقد و عنایت از ملال برداشت
 خوانین چون دیدند که نقش خدمت ایشان در پیشگاه حضرت شاهزاده حسن چه
 نشست و در وقت سینه تمس گردیدند که نواب بختیارخان از شایع انقیاد و سلطان
 منحرف و زرد عالم را بطله و تاراج مقرف است و خلق شده از دست تقاول او
 بجان و کجمان مساکین و مظلومین از ایدای او بقنان اگر شهزاده از بیچاره بخریب
 او نهضت نماید مسافت بعید نمیشد و منافع دینی و دنیوی در آن مندرج اند و لو هم
 غافل است در غیر صدمه تدارک مقاومت و قرار و سامان نه بریت و فرار از او ممکن نیست
 همه و مشکل او باسانی انجام تواند یافت از آنجا که خویش را بسبب خدمت در حضور
 شاهزاده گنجایش ساخته در خلوت و جلوت جا داشتند وقت بیوقت بعضی مسافرت
 نموده تحریک معکر مطرف خسروی نابرتا و سبب بختیار بهر قسم تدبیر که میسر آید بعمل

آوردند و بختیار با اطلاع این چهار پسرش ربا و سایل و وسایط را بگنجینه سباع خلیف در کثیر
 بدرخانه رنجته تحویل نفیسه شیرین و خجاس عمده لطیفه در منزل برای تدریس نهاده
 سیف ستاد و شانه نهاده که از سر لطف مهربانی صلاح معامله در ازدول با ایشان در میان
 می نهاد و خرمین مقتضای حد است و دلمای رویه او را بزرگ دیگر در حضور شانه نهاده
 و انوده عرض میکردند که بختیار خان بقدر دولت و مال مظهر پسر سانه که آنچه از نگاهم
 نبضت اعلام شاهی از ملتان بدایره دارانجا در عرض راه سگار پور بحضور عالی تدریجاً
 ارسال گردانیده است یک کس از لشکریان خود میدهد و چون نقلای عساکر فرزند
 در تمام پیش خیمه جهده خرمین بود در صورت از هر چه تا ترسای گشته منازل طولانی
 ترک داشته است بعد از درین سگار پور و بختیار پورا حدی را بدون دریت ماست
 صوابید خود با بحضور شانه نهاده نیکه داشته بر گاه قدر و منزل از سگار پور باقی ماند
 بگو سادات و علی مرسله بختیار خان با ایشان در خوردند خرمین با هم سنجیده یک
 نوع جمله و تلافی آنها را پیش خود مصلح ساخته در حرکت و کوچ اردو باستقبال رفته
 در منزل راه سگار پور طی کرده از خوش همیت بی آنکه از حضور شانه نهاده ارشاد و جنگ
 در انداخته بجا ب عالی که از شش نمودند که بختیار خان نیز در او بار با ما او پسرش دارد
 تشون طغر کر دار زود با عانت بر سه نهاده عالم استماع از خیر لاجار بجلدی متوجه
 و با مرای در نو میان حکم مبرم اتفاق بخشید که هر چه تجلیل رانده خود را با داد خرمین رسانند
 با بیای علی در یا مسکر خوش زره طوفان وار بر سر مخالفین با بنجار رنجتن گرفته خرمین

و جوه مراتب بر محال سوی و غیره حواله فرموده سرپرستی قلعه بیکر همیده ایشان مقرر کرده
 خود بجهت تنبیه رگوشمال میان یار محمد خلف میان نصیر محمد که در سن مرقومه اصد در بر گنه
 چاند ولد خروج ساخته تعلقات وسیع تحت تصرف کشیده بمجمعال و منال و فراهی منال
 رجال بر تبه ایالت و سند بسالت ممکن گردیده بسیار زمینداران بسنده را از املاک
 شان با شراخ نموده بر نوع سامان تلک در پیش گزیده بود از سنگار پور متحرک هر چند
 که با ایشان امر فرمود که خوانین تانیکسوی سعاطیه یار محمد در رکاب با یون مشرف باشند
 اگر در بکار مجرب بر فاش و بکار گشت یکم و از خوانین نیز که کسید بل از ان بسیار است
 و موجب تقویت خاطر ما خواهد بود و الا بعد اصلاح شورش او ایشان را با جستم هم
 ساخته سمت ملتان در محبت تو انیم فرمود خوانین قهقنای هست بنند و فطرت از چند
 رعایت صلح رجم نموده با ظهار غدر و عدوت متقول خود را ازین تکلیف رها نیده بیک
 وضع در استغفای میان یار محمد توجه مصروف گردانیدند اما مدعی طرفین در اینجا
 حسن تطابق نیافت دشمنزاده در بیکر دایره انداخت میان یار محمد از مهابت
 سلطت سلطان خود بچوستان شتافت و مو تو مل غیره و کیلان معتبر فرستاده
 ابذال مصارف بل اند از در سال جرگه ساوت و علمای ممتاز صرف کرده بکل
 حکم دفع الوقتی بر پله پلا میت آمده آتش فتیز و تشویر باب تدبیر فرود نشاند
 نا قدر وانی میان یار محمد و ظبور مخاصمه در میان خوانین میان
 یار محمد نوبت اول حکم ضرورت تبایخ فلان چون بنایت کمال

کامله و حمایت شامله الهی جمعیت خویش را در تبریز ایستاد خیرا شترمان که از قبل بیان
 یار محمد نام حکومت نوشهره پروزمی بود بعد از آنکه میان موصوف با خراجات
 متوازه خطاب خدا یار خان و منصبی مرتب از پیشگاه مکارم حضرت گهسان
 خدیو عالمگیر از گناباد طلبا بینه مستکبار بگفته و در رسانیدن نامبرده با طهارت
 موکل خود دست اقدام در پا تجاوز در قطع مردم چندی دراز گردانید بر همه از ظلم
 و تصرف او عاجز گشته و او ای دستاورد خدمت امیر محمد مبارک خان آوردند ایشان
 اول بطریق عقل و قالب صلاح او را نمایانند لیکن آتشکبر سیه دل از فعل تقسیم
 ایشان منفعل نشد لاچار شد کشیده خلق الله را از شر خیر امانید و در برگشته نوشهره
 و کبای ای انداخته و بر همین آباد متصرف گردیده سپاهی گران فوجی بکیران جمع ساخته
 است و او استقلال در زید زمینان خدا یار خان بی آنکه حقوق اتحاد قدیمه و روابط
 مراعات و او جدیده همیشه ملحوظ کرده کد نام طور حرفت و حکایت بیان آورد خود بخوبی
 محاربه از خدا باد سوار شده آمد ایشان هم مقابله برخاسته لاچار بجای دل صرفت
 ارستند شش روز زود خورد بسیل کاظمی نمودند روز نهم جنگ عظیم در پیوست
 از گشته پیشینه و از خون روی روان گشت و زمانه بساط عمر بیاری در نوشت
 سنجو خان دهرت خان فیروزانی در بخش خان و مند سنجو خان علانی در دلاور خان
 مالانی در آغاز پیکار نبود و در آخر کار شمشیر مردانه زده دستبرد می نمودند
 که ترک فلک دست ایشان بوسید تا که شب در رسید به بیت و چون کوچه بر آورد

گاه و زمین * برون حبت شیریه از کین * مبارزان بی همساز عرض و عا بود ه فردا
 مساوت نموده تمام شب الجاح و دعا و عرض التجا خلوص داشتند * فرد * غنوده تن
 مردم از ریخ و تاب * تدره زمانی در آمد بخواب * نیایش کنان هر دو بر از که ای
 کاشکی بودی امشب دراز * فرد * مگر این درازی نمودی و رنگ * بر پیسه
 پدید آمدی روز جنگ * علی الصبح که اسکنه آفتاب بشکر نور عالمتاب از مستقر
 السلطنت مشرق با هزاران تیغ لمعات برآه بر تخت زمر دین فلک صلح بس خست
 وز بخی سپهری مهربان بعد فنا ساگر ستارگان با نهرام شتافت بهادری
 بر دو مسکه که کینه حبت بسته فتنه دیرینه را از سر پیدار نمودند باز گشتش و کوشش را
 روانی و برخاش مقابل را روز بازاری بهم رسید درین گیر و آویز و ننگامه رنجیز
 بخاطر امیر خود در دقیقه سنج رسید که طرفین کج بود و یک استخوانیم اگر اجراء محبت
 احدی از شیرازه بر افتد اندکی پریشانی آن بگیری هم استلزام باید به بیت *
 بنی آدم اعضای یکدیگر اند * اگر میان خدیار خان بر عایت این معنی پرداخته
 تندی جلوی ساخته است مضایقه نیست * بیت * درین ره درشته ز راه
 میرود * که آید یکی یوده میرود * بهتر است که با طریق مردمی کرده و کیل و انا
 ارسال داریم که محاسن و تقایح مخصوصه با و شان فیهان از توافق تقدیر بتدبیر
 در عین بخش و نکالیش ایشان مستبر میان معظالمیه وارد و با برادر آورد که خاک
 بجا بنین فایده نید * مضی مضی * فرد * آه گمب گمب * عهد با تازه کنیم * شب

شد آنچه شد ای صنم گذشت آنچه گذشت به از میطرت نیز پیشیاری بفرهنت او
 تعیین گشت تا شام از آمد و شد و کلاکاری کشود روز دیگر که معتبران سرکارین میدان
 مصالحت نگاپونوز و بعد عرق بریزی با انجام بران یافت که خوانین تا بروشت
 فصل تعلقات تازه متصرفه در برین آباد متوقف باشند من بعد با مکنه خود با معاود
 و ناله محمد واه فیما بین سرحد مقرمان دنیا علیه السلام بسیار منیر الیه بخوابد انعطاف عنان
 فرموده و نیز ایشان تا بابت سهوده در برین آباد توقف نموده بعد برداشته موجودات
 فصل بحالات جاگیر رحمت و زبده جمعیت پذیرفته با عانت و باطلت بر قسم
 اسباب دولت و کامرانی و وجه ثروت و شادمانی برای ایشان حاصل نمایند
 ۳۱ کبکزار یکصد و سی یک بوجهی نظار هم و انگش خاطر بود و تباریک یازدهم
 ماه ذی قعدة در آخر همین سال سیان خدایا رخا و وفات یافت و سیان در محرابان
 پسرش دو ماه ماتم و در ششم یازدهم ماه محرم در ۳۲ کبکزار یکصد و سی و دو برسد ایالت
 موردی نشسته بعد چهار سال راه و رسم دوستی و موالات بخوانین مسلک ساختند در سن
 یکبکزار و یکصد و سی و پنج با تقضای حسد و رزی و خفدا اندیشی بر حمیت خوانین رشک
 برده اند نشید که آل عباس امیر محمد مبارک خان مسک و زبده غفیر فرزند هم آرویده
 چون اجتماع اینقدر مردم کیدل و کجیان موجب خترع فتنه عظیم تواند شد مفید مصلحت
 آن باشد که کیونج جلد برکنجه و شخیده غریبه بدان آینه خنای کنیم که واسطه که در آن
 اساس حشمت روز فرید ایشان شود برزق تقهیر شتهار دادند که سید و اسرار فرستادند

در خصوص جاگیر خاپور و شکار پور با اسم خود در حانه سلی حاصل آورده و هم نشان قضا
 بریان در ماده غورش بنام میان مشارالیه صادر است نه در اول صلاح لشکر کشی بنجش
 درآمد و چون نیک بنجیدند فهمیدند که معامله و در وقت دارد و بیت و سببش غره چودار
 عصای عقل بر است و که دست فتنه دوازدهت و چوب را دوسر است و بنابر آن ملاجید
 ابره را ما مور فرمودند که پیش خوین زفته بطرز حرف طریق بخردی بخوین فهاینده
 از شکار پور دست بردار نماید و اد حسب الامم کما زنده گشته پیغام مفوضه لسان بیان ایشان
 در جواب گفته که این قطعه زمین را خداوند پاک مالک الملک بناخشیده و بقوه دنیوی
 او تعالی بر در بازوی جلالت و صرف جوهر هزاران نفوس نفسا بای اعلام و اخوان
 و عیان و اقوام پر کند زمین از خیره سران بر کین کشیده قافض گردیده ایم و در خدمت
 بادشاهی مباحن تصور نگزیده در جنک یره غاز خان آنچه در حضور شاهزاده پیش پای
 قیل از دست سی ما بر آمده اظهر من الشمس و البته تسبیح شریف رسیده باشد و شاهزاده با عهد
 بسته که تا عهد سلطنت عالمگیری کبابی محالات شکار پور و غیره از ایشان استزاع
 نتواند گردید و بعد نیز اگر خلافت محمد موزالدین رسید لفظ شاهزاده بر وفق این مضمون
 و بیت و عهدی که نخت با تو بستم و آن عهد بیست تا کهستم و هاست که در
 عهد ترقیم یافت در صورت غلب ظن اندازیم که فرمان بادشاهی اصلی نخواهد بود
 ما مستبرنی انکاریم بر گاه ملاجید این جواب شنیده شتاب گشته در خدمت میانه صورت
 ببرز گردیده بر سواد شوب شورش بر فرود لاکن چاکر خان قوم چینه که راسم حرف

حروف اکثر روایات صحیح از نقل گرفته در خصوص سبب مناقضت میان نور محمد با میر
 محمد مبارک خان نخوی بیان نمود که چون میان مشارالیه رادولت شایگان از میراث
 آبابی بی دست رنج رایگان محصل آمد مایطیش در سه تخیلات محاله اوج گرفته
 خومت که سر سرکن سنده در رتبه اعلا آورده شود برین تقدیر بسطوت و تحکم
 اول از سلطان سپرد و دیره جانیخان و ثانیاً از جلال خان خورد بنیره جلال خان
 قوم چند مروج نسبت استایند آنها را مطیع و متقاد گردانید و دیگر ناموران ملک
 سنده را مثل موم زیر نگین ارشاد نرم و نقش پذیر ساخته از غایت اقتدار کمال
 ملا جنبه نظر استحقاق فرموده تکلیف نمود که دختر داییده ابره که منسوب باوست شهرت
 ایجاب قبول نماید تحقیق یافته اطلاق و ابراساخته در ملک خوانین ایشان منتظم نماید
 و او این امر را عار روزگار خود بدبشته از ترس جان براسان گشته گریخته در حمایت
 ملازمان امیر نپاه برود و ایشان که نظر بر دولت و سامان میان نور محمد مقادمت
 باو نشان خارج امکان میداشتند تا بکل غایت الهی جلشانه هر چیز گوار ساخته تنگ
 دروازه رسمی مقدم داشتند و در میان حفاظت و رفاقت اقدام جرات بدیری
 و بردلی گزشتند میان مغزالیه باطلاع نمیمی نهایت طعیده و فارغ غصب بر خود چون
 مار میچه بخاطر و درانه میش سنجید که شکل اتصال و اتفاق آل عباس مردم چند
 نتایج خیطره تواند شد صلح است که جنبه خانرا که با هم طریق از خویش تفک
 ساتیم و بعد تفریق تبار که هر یک جداگانه برداریم پس او مان حریف با دو نگاه

جادو زبان سحر بیان که بیک حرفت جسم آسمان از غرق ترانه ساخت و در نور خورشید
 در جوش فرق خواهند انداخت بر گماشت که دام طمع دوانه توقع در راه ملا چند خان
 بگذارند اگر چه مرغ زیرک است اما بیگمان اسیر میگردند شد ما مورین حسب الایما کار بسته
 بطریق حکمت علمی کال بسته مده آرا در باب دوانه در اجم و ذنایر و شرب مده ما
 و نکش و عقل پذیرد موا عید جان سوز و گلوگیر بل استعمال غزیت و نسیم در حقه در وین
 گرفته نجبت یان نوزالیه حاضر آوردند اگر چه خونین از سر عقل با نوح حکام در
 نجا برده گفته اند که طلب است میان موصوف بر او مشعر معانی خطره و متضمن مفاسد
 کثیره بنمایند نیز در لباس شفاق نوش نما است + بیت + بر تو واضح است
 تنگ که کردن ابلهیت + بانسے بوس سبلی از با افکنند دیوار را + لیکن آن مجبور
 از عقل معذور بر سخنان ابله فریب گماشتگان میان مشارالیه سرور گشته بدلتیز
 و شعر رردان گردید میان نوزالیه هم بجز در ووش علاج گر نمایه و پیش قبض طلا
 و بیکه و تکر مریض شمشیر که مطلقا از زانی ساخته بوطای مناسب از زبخت و زبخت
 التفاتش سر بلند می کشیده باب تلافی و تقاریر دلا و ز غبار وحشت و در میسنگ
 با بکلیه از صفی خاطرش پاک گشته لورا چاکه باید از خونین گسخته در رشته تفاق
 خویش کشید و برگاه نقش و فاقش ارتسام فیت و بامید میان نوزالیه علائق
 اتحاد اطراف قطع ساخت میان صاحب با و فرمود که بنام شمارا در عالم صدقت
 ثابت قدم گمان داریم اگر شما واقعی از خونین گسسته بیا بیوسته اند و در خان

دلاور خان ایلانی که برانی مانگوی که سینه آید بکشند آنوقت یقین باشد که شمار اینچنین
 بیسج جتی نماذمن بعد توجیبات خارج حوصله کمال شایعیم فرمود برین تقدیر ^{یعنی}
 از طرفین میان آمد و جنید امان توجع منافع عالی در صد مقاصد استقبال و آن داری
 بخاطر نیارده شخصی عیب نام را که اشنای دلاور خان و خلاصه خودش میدانست
 بطرف شکار پور روانه کرده که دلاور خان از قبل او پیغامات شیرین زمین نموده
 نزد او بیار و فرستاده چون پیش دلاور خان رسید و محولات زبان با برار رسانید
 مشارالیه بزور دلاوری و محبت خود در اعتماد دوستی جنید خان بلا و اطمینان رفتن
 گردید خوانین و دودیره خورد و بمشارالیه مانع آمدند که رفتش همراه عیب با دارد مال نکا
 اغلب که نصرت خواهد انجامید سخن نیست که دلاور خان نزد اما مشارالیه عیبها و موالات
 با نهاد اعتماد و قوه باز و سر نمکی خویش اصلا متوهم نشده استقلال روانه و نزد جنید خان
 رسید و دید که او بجای برادران حلقه بسته است مشارالیه بعد ساقه در میان برادر
 زاده و خواهرزاده جنید خان تنگ نشست غیر از آنکه دستار خدا را در بسر نشست
 از در مخالفت در آمده خفیه کلبان اشاره کرده که در کمن ترصد ترصد گشته و قتیکه
 دلاور خان در مجلس اور نشیند مامورین از کلبان گاه حبه در شمشیر از ده نقلش
 رسیده اقدام نمایند تا بران در زمانیکه هنگامه محاکاتت گرم شد و جنید خان
 بدلاور خان خطاب نموده که دوستی منافعانه بکوش و خروش می نمود در وجه
 دعا باز بفریب انداز مخفی از عقبش ششانه شمشیر با خونریز از پیام اینجته خون آن

شیر بز خاک ریختند با وجودیکه زخم کاری در جسم آن رستم وقت کار میکرد و در آن وقت
 قصاص خود کوشیده برادرزاده و خواهرزاده جنید خان را بهر دست از جانب
 زیرسینه کشید و مثل خود بجان خست خدمتکار دلاور خان که جلوسب سوارم قوم
 گرفته بر دروازه عمارت ملا جنید خان نشسته بود خبر تیراقت شفته بر آب مذکور
 سوار گشته بجناب استیصال رفته در خدمت خوانین و الا گبر صورت جالی عرضداشت
 از آنجا که دلاور خان منصور در شجاعت از معاصرین خویش ممتاز و در چشم منافقین
 و معاندین حکم خار داشت خوانین بر حسب دشانین حادثه مقتضای عتاب بی نمود
 اندیشی میان صاحب دشمن منعی تصویرده آنچه تدارک فراهی ایل دستکام قتل و شکا
 می بابت بپهور ساینده با تجمه بر دست بولف تاریخ میان غلام شاه برگاه ملا
 جنید خان معاطه خوانین بر لباس دیگر در خدمت میان موصوف بعضی خوانین
 و صریح بیان کرد که خوانین هرگز متابعت میان صاحب اختیار ندارند و میگویند
 شاهنامه یا یید تا جنگ سازی کنیم + بیدان کین ترگنازی کنیم +
 شمارا دوست است ما را دوست + خطریست موقوف حکم است +
 خدا کو شمارا چنین زود داد + بهمانیز این ملک معمور داد + میان مغز الیه
 با صغای این سخنان خشم انگیز و الفاظ آتش ریز زبان آتش کینه سر تر گشت و سیل
 غضب او شان از اندازه گذشته ولی عهد ساختن امیر محمد مبارکنان
 میان صبا و ق محمد خان را آمدن میان نور محمد بر سر شکار پور و محاصره

محاصره کردن و بجزت خوانین از حدشکار پور در سنه یکهزار یکصد و سی
 شش بمقتضای حسن جبلت و مکارم منش در خاطر قدس مصور امیر ملا مبارک خان که آئینه
 انوار ولایت و گنجینه ابرار است بود بر توانه خست که سجاده متبرکه که جدا در ابوجود مسعود
 خلف الصدق امامت دگر برسدن گرفت استغنی امیر زاده محمد صادق خان در همین حیات
 زینتی داده دیده را بنوری بسینه را سروری عطا کرده شود بدین اقتضا بود بدین خرد
 در و بیشتر آن گیاست مصور مشاوری ساخته بعد کیسوی صلاح اعیان و توافق
 ارای ارکان و زوا و ایل سن یک هزار یکصد و سی شش عامه خلافت بدست خود بر سر امیر
 زاده موصوف نهاده و مصفای امارت بدیشان ابواب تربت و شادمانی برود
 جهان کشاده اعظم برادر و اقام ایل را با ایشان بجیت کشانید و هجرتین سال
 میان نور محمد سرانجام نسامان جدال ساخته اول میر شهباد خان تا لیرا در مقدمه
 معکری طریق منقلای ارسال داشته خود بجیت سو فرود عساکر تا محصور در عقب مشارالیه
 تجرک بردخت برگاه برگنه لارکانه خمیم عسکراو شان گردید بقدر شصت هزار
 سوار و پیاده زیر لوای بزم رسید و میان موصوف از انجا وکیل زبان دان بخت خوان
 فرستاد که مانی لغور لشکری چون بلخ در مو آمده ایم الحال هم اگر قمیده خانیور لشکار
 پر تحویل گماشتگان انبیر و نموده بفرستاد که اطاعت اعتمام نمایند فهو المرام
 و الا بیست و من اینک سریدم جو ابرسیاه و اگر جنگ خواهی برو کن سپاه
 خوانین استقامت پزوه کوه شکوه با لفاظ تهدید از جانز فته عساکر بمقابله کشید

مقاومت ورزیدند و بقاصد جواب صاف فرموده و نمودند که میان صاحب بر سر عمال
و ستورت ما افواج آوردن و بقدر تعدی و تجاوز کردن از رسم سینه امرار و الا نسب
خانه ان ما کوشمانه است بعید هیچ سکت دولت آرزون مردم بے آزار و آغیشت
ما خود گوشت عاقبت نشسته و تقطیر زمین خدا داد خورسند گذشته هر وقت بتذکار شکران
ای دگر بار سواب با و شاهی موطنت داریم میان صاحب که هم در صد استماع ملک است
انشاء الله تعالی بر آنچه دست توفیق است در انبدال شرایط میربانی در رخ تو اجم کرد
میان موصوف استنداد خورین رکزت تعداد شکر ایشان دید بسبیل ضح و فریب
حرف مصاحت میان آورده یکبارگی از دریای سنده عاید معاودت نموده کسان
خود را برگشت تا هر عت اخبار احوال خوانین بحکم الیه باز رسانند من بعد که خوانین
بر مر حبت لشکر میان صاحب اطمینان نموده سپاه اتفاتی و ملازم آنچه همراه و فراهم
شده بود در خدمت نهران بخشیده از مرد و جملین گردیدند گماشتگان میان بشار الیه
عظمت ایشان در ریاقه بیخ استحال در حضور موکل شناخته عرضد شتند که اکنون موقع
کار است اگر میان صاحب زود از دریا گذشته قلو شکار پور محاصره نماید تسخر آن
آسمان میتواند شد برین تقدیر میان صاحب فی الحال عطف عنان ساخته وارد ظاهر
شکار پور شاه بهار بطرف عربی زمین در راه بیلکی بصوب شرقی در او کلیر سا
د مردم کپوسه را سمت شمال دائر فرموده خودش از جهت جنوبی فرود کش نموده حلقه
دارد زیره انداخته دواز چهار سو کمینگاه ساخته هر روز جنگ بر دانه میفرمودند و نوا

خوانین از بسکه عساکر دیگر رخصت کرده بودند بنا بر قلت معرکه بیرون نشناخته بروج
 دوباره مستحکم داشته + بیت + بهر روز جمعی زایل حصار + بمی آمدی بر سر کارزار +
 حقا که کشتش محاصرین و کوشش محصورین را اگر قلم مثل سوسن صندربان گشته شمر از آن
 شرح دو صحیفه بسیار لاله زار کرد و صداعقه شمشیر بر لوله آتشی در خرمن جان میزد و بعد
 تفنگ صدای بی درنگ زهره ننگ می شکافت باران تیر لبان ابر پیروز سپه
 تقدیر بی خطا رسیده بر حسابم اصل گروگان کارگره اشیری کرد محمد اسحق قوم پوزار علیه
 دیگره متوسلان امیرزاده محمد صادق خان در اوقات شب محمد بهو خان علانی
 و سلطان خان مالانی در روز بر سر تقابلین تاخته و تا چشمه و مکان آنها شناخته
 بر کس که با نیاد و چار میشد نصیر شمشیر و زخم بند و ق کارش تمام میا خنددت بجا
 برین دیره در خلا نریز غنا و مورچ خیز بلا و آشوب غامق می گردید بر اشچی پید و درها
 محاصرین بهم رسید مصنف تاریخ میان غلام شاه منصفانه گفته + بیت + در آخر
 نبر بران میان حصار + نهادند دل بر سر کارزار + کشیدند شمشیر کن از غلام
 شده گرم بازار جنگ مصاف + بهادران شیر شکار بهادران ننگ آثار
 بر وقت دلیرانه در میدان مقابل دو دیده سربازی بسیاری از محاصرین بریه نقش
 اکثری میان قلعه کشیده می آورد تا که ماه ششم نصفی گذشت و میان نور محمد خان از
 ذرت خرب و کثرت هرج و مرج و از زمان محاصره دو دوام مجادله مخاطره تنگ آمد تمام
 سگرم و مورچال منادی فرمود که از جنگ شبانه روز در انتظار بکوشید بهتر است که علی

لشکر یکی دیگر یورش ساخته بر سر قلع تاخته کار محصورین بدو اخته آید برین تقدیر
 علی الصبح از طرف جنوب مقابل دروازه شیخ افضل حمله آورده جلو کردند خوانین که بنا بر
 مقاومت مقابلین متصل دیوار صفت بسته پیاده بودند برگاه لشکر میان صاحب
 شتابان و جلور نیز نزدیک آمدند جوش حمیت و تقاضای شجاعت بدان قهقرا فرمود
 که باوران کوه شکن دلاوران ردین تن دیوار قلع اندرون بزور سینه دست
 شکسته بیازران طرف ثانی آریخته بشمشیر پیش قبض بر گرایکشتند + بیت +
 دولشکر چو مورد طمع تاخته + نبرد جهان در جهان ساختند + بشمشیر یولا و تیر خده
 که نگاه کردند بر مور تنگ + مند بوخان و خصوص سنجر خان کهرانی استقامت
 کرده در انمیدان رشتخیز داو نیز فرمودند که از سر تا پا بهر سو مقابلین زخمی رسید
 و از انجا هم دند خم زدن مند بوخان تصور عابری نشد از کپیوت محمد سروف
 خان سپر و پره حاجی خان لبان بیل دمان در عدد و اسکی بد طولی دشت و از طرف
 دیگر سنجر خان چون شمشیر زیان بشمشیر آریخته بدشمنان چنان آویخت که در عرصه
 بیجا نمودار قیامت بر کفایت + بیت + و دوستی چنان برگه از تیغ + کزو
 خصم را جان نیامد درین + چو بر آب دریا غضب ریختی + ز دریا آب تنش ریختی
 چو برفق پیل آمدی خنجرش + ز در ریختی زیر پایش سرش + از غضب و لشکر سرگاه
 امیر محمد بخشا خان و حاجی خان علانی منجمله سر کردگان شربت شهباز چشیدند
 و دیگران که در خاک خون می طپیدند و دلاوران و همستان که شیرانه و سر که نفسان

جانفشان گردیدند و آن از تعدد مستعد و از سمت میا نصاحب مبارزان خارا
 سکاوت و بهادران هم پاداشات که در محرکه مصاف جان هفتند خود اوشان
 عقل پیچ عاقل و ریاضت و دیره مند بود خان بخت خان کوه دو چارنده در مقابل
 زخم ناشدید بر یکدیگر زدند و دیره مذکور چهل زخم شمشیر از دست حریف برداشت
 و او را هم بزخم با ترا ترکا رکری کار ساخت آخر الامرجون طرفین از خونریزی
 و خونخواری عاجز آمدند و راجه لیکمی میا نصاحب نهاننده نایره جوش خونین برجا
 طابت و ملاطفت نشانی در بدستش محاکات و تمهید مقالات مرضی میان عظم الیه
 بران مقتضی شد که حاصلات تعلقات خاپورد و شکار پور و غیره متصرفه و قطع
 امیر ملا مبارک خان چهار بخش کرده ربع میرداسح در ضمن بواجب مشارالیه و ربع میا
 صاحب و ادبانی نصف یعنی دو ربع از چهار حصه امیر سابق الالقاب مع تمام ایل
 و انساب میگرفته باشد اگر چه بعضی خوین جوانسالی این منی را اقبال نمی نمودند لکن
 امیر باقتضای خرد و رسا و منزه معامله تبایل نگاه فرموده سنجید که مردم بی اندازدین
 کشمکش عرصه تیغ بیدریغ گردیدند اگر زیاده برین کوشش رود خالی از هلاک بسیار گس
 نخواهد بود اولی نسبت که با فعلی دفع الوقتی نموده شود بعد اقرار و تحصل انجام مجوزة
 میا نصاحب خود نسبت خدا آباد و سعاده و ملا جنید خان مذکور را که سر باریافته و
 بود در میان کوشاک او که بدان کنار شکار پور واقع است نشاند و سلیمان خان قوم
 کوه سرد و حکیم خان دلاور خان و فرید خان بلرچان را بواسطه رفاقت و نسبت گری

او مامور گردانده تحصیل محاصل مشخصه نزد او بازگذاشت لشکر او درون میان
 نور محمد بار دیگر بر سر شکار پور و کنایه کردن ایشان مقتضای مصلحت
 وقت بلطف الهی چون ششماه بخریت منقضی کشت مزرعات فصل بیکلی روانه
 ملا جنید که سراپا غرور و ماده شرور بود محض به قضا و طبع بی اطلاع پیمان صاحب طرح تکالیف
 بیان نهاد و هر چند که سلیمان خان غیر رفیقانش همانند عقل هدایت نمود چون خوانین
 دانستند و نمودند که آن بدسرشت اماره با وصف تقصیر و تقاضایش که هر چند حکم نفس نا طقه
 نه اشتد اما از عمل بوریست مقصود نماید بدون گوشمال و ایچی و تهدید و حتی اصلاح
 نمی پذیرد و نه او رسد و تدارک اخراج او هرگونه سامان تبه میرد تجویز پیش گرفتند
 ملا مشارالیه بوضوح داعیه بخش خوانین در ششماه یک هزار و یکصد سیست مقتضای
 ضعف دل گرفته نجات میان صاحب رسیده بدانچه قاعده راستی باشد بیان طرز از
 گردید + بیت + نیا خوب صورتی شرح داد + که بد مردار روی نیکی مباد + بیان
 صاحب بر شفت و در اول نهضت مرکب خویش بنجید مگر موسم طغیان آب دریا
 مانع آمد نیا بران پایه خان کلپوره و قبول خان بوج جانندینا مزد گردید که باز ملا جنید را
 بدستور تهل ساخته چند روز محو حارس او باشید و یک پرده پیام طغیان آب بر
 بروند و خوانین که بعد از نهضت ملانند کور سرانجام فراهمی عساکر گردیده از دریا عابر
 و همراه لشکر میان صاحب گرفته مستعد جنگ شستند پس از فرود رفتن آب هرگاه مقابله
 ممکن واقع گردید مبارزان طرفین و اجدال قتال داد و دست به بندوق و شمشیر کشید

کشاده از صبح تا شام در افکن و تیغ زنی بخطر نیا سوخته گرد آفتاب از جهان بر نماند
 و زمین آسمان در آمیختند که ناگاه صاحب شب از دیوان قضا و قدر رسیده برده نیلگون
 ظلمت بر روی عالم فرو داشت و یقین حکم ضرورت بر منزل گاه خویش آر میزد میان صاحب
 نور محمد که دیر ه الحرب خدغه استوار و روزمره کار و بار خود فروداده بود وقت قاصد
 او شان سمت گماشتگان در رسید و بطایر سبز گردید که مقلد استخوان ندارد و لفظ
 انجام میان عراقیه نجو این همانست که سابق جوازیافته بد مصرع بر ما نهم که بودیم
 همان خواهد بود و در باطن بجای خود جانب مامورین پیغام فرستاد که اینک من بسم
 عشکره بشمارد سامان بسیار میرسم شمار ابا یه که بیدان نوشته و شنیدن گفته شب
 در منزل کشتی انشته بجوی که مقابلین شمارا اگهی نشود رفته محاصره قلعه سکار پور نماید
 آنها از اقرار بعل آوردند صبحی که شمع جهان تاب آفتاب در فانوس زمردین سپهر ضیا
 افروز محفل گیتی گشته بسیلدینه نیابرایتاز حق از باطل گردید بهادران عساکر ایر که از
 سعادتین استطلاع یافتند اثری از آثار ان شرار بر جا نبود چون نیک تقصیر او بر من
 با ایضاح پوست که گماشتگان میان صاحب از دریا عبور ساخته بر سکار پور شناسان
 انده از ایشان بسم فی الفور تعاقب او شان تا خنده از اندرون لشکریان سکار پور
 داز عقبش این جوانان پر زور شیر افکن دست پر داخته چپکشن با سخت دگونی
 تیز با نیا ساخته و در روز روشن بقلعه مستحکم کشته مخالفین را تا محاصره نگذاشتند
 بییه خان و قبول خان و ملا جنید بحضور میان صاحب عرض داشتند که از محاربه هر روز

بهترین نماید که میان موصوفت تبارک با اصل دیده زود بر سر خوانین بیاید که کارشان باقی
 ساخته آید و خاطر از استظار بیکه قدری آتش شود و نهایتا صاحب خدا باد و امتیاض فرموده
 در قلعه شاگرد رونق افروز شاه بهار او میان تاجه سپهر راجه فقیر بکلی مرحوم رانا مورخ و
 که سوید ماسوین سابق گردیده قلعه سنگا بر سر سخن نماید آنها بر طبع ایمانی خداوند خویش
 از دریا گشته گماشتگان چنین در پیوستند در اینجا در یافتند که خویش استقلال بر کمال
 دستداد و دست دارند تسخیر قلعه خالی از صنوبری نباشد تا بران در حضور میان صاحب
 برنگاشتن که کار خوانین سنگین است اگر خود میان صاحب تشریف آورده متوجه شست
 آن شود تا هم در مدت دیده و صرفت اخراجات کثیره انجام می تواند یافت در تصویرت
 میان صاحب اجازت فرماید که با اینها یکدوم رنگ حرف مصاحبت بیان آورده مکتوب
 بروی سعادت کرده آید چون عرض نقسیم اعظم مستعد و ساطی و دور جواب بشاد و سعادت
 که هر طور به آنچه صلاح خیر ازین شاه بهار او میان تاجه امتضا نماید آنچه شاگرد علم
 بخنای فرجام رنگین ساخته زود بر حجت بر دنده متشار آنها بطریق پوشیاری حسب الامر
 بعمل آورده در خدمت میان صاحب مشرف و من بعد خودش میان توالیه خدا باد سعادت
 و متوجه گشت و چند ماه بخریت انقضا پذیرفت ملا جنید که اصل فتنه دسوله و ساد بوده است
 باز از سر آغاز و در خیال معانته توفیق افتاد و گاه بگناه حکایات تحریف و اقیان بجهت
 میان صاحب گفته و تن نشین ایشان است که تا اخراج خوانین از سنگا پور صورت نه بنده
 بر توناموس ایشان بر سا قلوب بچسبند می افتند عرض که بچندین گونه تحریک مزاج میان صاحب

میا نصاحب را بران آورد که محمد خان برادر خود میا نصاحب در تبه ای کشته ^{۳۸} پیکر او را بکفید
 هسی و بهشت بمحاله خوانین مامور و مشارالیه با کزارا کین سنده و جمعیت کثیر عازم شکار پور
 و خابور گردید چون محمد امین خان فرزند بختا خان مرحوم و محمد سعادت و علی خان و طریب خان
 و طالب خان سپهران حاجی خان منصور بملاقاتق سنده برفان و غیره سرگردان لاور
 در کشتان مبارز آبادگی محاصره و در قلعه خابور فرام گشته سرشورش شستند که محمد خان
 سومی الیه بقصد محاصره عازم خابور گردید خوانین شجاعت کیش جلالت انوش بقاضا
 همت و جمعیت در عرصه مقابله شتافته با طهار رسوم مروی و مردانگی و فشانای لوازم
 تجله و فرزانی قسسی برداخته که هرکس از باده خون مرست گردیده بساقی التفات
 نیاحت خوانین منصور کوی سبقت بچوگان دلیری برده بستور مستقل و مسرور در قلعه
 نشسته لشکر میا نصاحب چندی در این فتنه بکاخ ملا جئید پناه گرفته توقف جست
 حقیقت روید او در خدمت نشستند میان موصوف بر خبر بهریت پناه و مخصوص آن
 بسیار از ناموران مثل حکیم خان بلوچ که خیلی مرد شجاع و کار آمدنی بود نهایت رنجیده
 و از فرط غضب بسان مار پیچیده فرمان داد که عساکر از هر جا بسرت آمده در خدا باد
 فرام شوند بعد در اول ^{۳۹} پیکر او را بکفید نه نوبت سیوم با عیله خراج خوانین مستقر
 خویش متحرک و تقبیر یزیدی درین اوقات کلاما مبارک علیه الرحمته من الراحمین
 شدت ناگوار مرگ از دست ساتی ارادت گرفته بمحفل قدسیان گردیدان توجه
 فرمود امیر محمد صادق خان بخمال عاقبت اندیشی حرست قلوب سیه شکار پور از آنگان

تها فرودید هر همه در قلعو خا پنور محضن و مکن وزریدند و میان نور محمد در لشکر پور رسیده
 شاه بهار او میان تاجه و جام نندار سلا تکان دخیرا خان و جام جته و دانه کها و در صا
 خان و خیرا خان شانی و غیره بگی سردران مشایر سرکار خود را بحسبیت بی انداز و هر نو
 سامان نرکتاز تبخیر خا پنور بر گماشت و خودیادری و شبست گرمی گماشتگان توجه
 کئی مندول دشت خوانین دریافته که میان منزله خیال فرجعت ما از سر بدر نیسازد
 و هر روز بی سامان مقابله نامی تا زود مرگش را ستم نمی افتد و این را اجل دم نمی کشد
 از چند سال فرودعات فصل و آباد ملک بر باد رفته از کمی محاصل و عسرت معاش
 عیش بر ما تنگ گرفته و معینان هزاران جوانان شایسته از برادران عزیزان باورین
 خاصه میان نور محمد سبب منزل فنا پیوسته اند و میان بیظم الیه لشکر با بر اوری ندارد
 جهال بحال که در حکم خشرات الارض اند بر و گرد آمده ما با هیچ وقت در دو غم احدی
 از اقربا و شهدا از ذول نیرو و دنیا نمود صورت را اگر صد هزار آرزو کشی یا نشن میرود و آ
 نیست و کمال که تدارک کلی ساخته بر ما خسته است مفید مصلحت آنکه بر طبق قول صاحب
 شیخ شیراز + سعدی + نه بر جای مرکب توان تا ختن + که جا اسپر باید
 انداختن + کار بند شده با فصل محارب را طرح داده بجای متحصن در مکان مستحکم
 بای استقلال نهاده با علمیان ظاهر و باطن دست تدبیر و جلد به شیت هر قسم
 امور خویش کشاده خواهد شد نیار علی نه از خا پنور بطرف بیت دلی که پیشه بر بخار
 و در چهار سمت دریای ز خا ربی کنار دشت شتافته رسیدند و دیدند فی اوقه آب دیا

آب دریا بر طرافش دایره گزیده و آن قطعه زمین را نقطه دارد و هاطه کشیده است
 ایشان امر کرد نشین را قلعه سنگین و حصین اندیشیده تمامی اهل و عیال و ایل و اطفا
 اساس اقامت انداخته آریدند لشکر کشیدن میان نور محمد بر سر بیت دلی
 و مجادله بخوانین و شکست خوردن او شان میان صاحب اطلاع
 ما جرم فرموده سجده که خوانین انتقال از ملک شکار پور نیابرمعاوضه و فرامحت اوست
 قبل از آنکه آنها بجای رسیده و جمعیت پذیر گردیده نبوت استقامت کدام بلای عظیم کشیده
 آرند و مدافعان از پله امکان کران گرد و و صوب قواعد خرم آن بنماید که فی الحقیقه
 بلا همان استیصال لشکری بر خوانین دستاده آید و در صورت تیر شهید ادهان تا پیرا
 ما مورساخت که گماشتگان سابق را از خانپور زود برداشته بهر نوع توارکشتی با غیر
 قدم تهور و در بیت مذکوره گذاشته خوانین را از آنجا خلع سازد و ما مورین ادهان حساب
 ولی نعمت ترک ساخته چون در حوالی آنجا رسیدند از طغیان آب به دخل در دایره مقصود
 ندیدند نیابران معتبران پوشیاریست دیره غازیخان و نوع مستر که دستاده کشتی با
 بقیمت دمت بقدر متبشت نزل جمع آورده بهر صدمت بکنیم ماه اسرا انجام برگ
 و ساز خردی نموده با وجودیکه خوانین طفر قرین در میان مجیط آب یک دریا کشتی
 میآید و اشتد اینها مانده به کشتی براب زده کرد و پیکار چشم تو ایت و بسیار رسانند
 لیکن ان تنبگان طفرم مبارزت شیران بجز مقاومت نخوی بمقتاده و متقابله برداشتن
 که ما خدا نجه الامان می حشبت و ما سی راز و وقوع این واقعه در آب سلامت در ریگ

و خشکی هم متصور نمیکشت بعضی بیاد در آن مسکرامیر بسیاری کشتی و تقابل در زیدیه زور بازوی
 شجاعت بیاری اذریش تا گریبان کشیده در دریا قنای غرق میساختند چندی از سرگذشت
 گران سنگ نظرت سنگ آسادر آب ماندند چندی مثل افراسیاب است بر آب زده جان
 خود از مهلکه طوفان مرگ رها نموده گاه نوح زورق نشین سپهر باطل مغرب پوست
 مبارزان طرفین بر سواحل دریا چنانکه اتفاق افتاد در جان تشست جان سوز شب را
 بر در آوردند بحر گاه که یونس فلک از بطن حوت برآمده بر فلک زبردین سمان تشست
 جنگجویان جانبین نگر گشتی با برشته بشیر آبدار آتش کا زار را آب تازه و تفنگ
 آتش بار در آب دریا لغت و مابسولی اندازه انگشته یک پای خون میر کشته فرید خان
 بلوچ دو گرد دولت و بیاره قوم کوسه من جلا امیر میان صاحب غریب سحر اجل گردیدند
 و از عوام لشکریان او نشان که با تش نبود سوختن شمار توان کرد جام چینه که سرگروه
 نامور از طرف بود زخم ما شدید برداشت و دیگر از مردم کوسه و غیره احدی نماند
 که برق شمشیر و تکرک تفنگ با و تپ سحت زساند فتح محمد و کهر خان بالائی و جهان خان
 کور کج که از اکا بر سهندان رسید اراک ایر بود جود از لالی شهادت که بجویان ازل
 استخاره از دست چشیدند در آفریناوری خضر ادا اهی جل نصره با ابا ن فتح از طرف
 امیر ارتقا ع یافت کشتی خصما بر حبت فیه قری در در طه کت شتافت میان صاحب
 بر دوقوت انقیضه نامر ضیه از سورت سیر ما مورین خود رنجیده بعد بند است تلقات
 سنجار پور و خاپور نجه اباد سعادت ساخت آمدن خلفای مخاوم اوج متبرکه

